

دکتر وندی ال ویدر، دانیل، جلسه 5 دانیل 2

© 2024 Wendy Widder و Ted Hildebrandt

این دکتر وندی ویدر در حال تدریس در مورد کتاب دانیال است. این جلسه 5، دانیال 2 است.

ما برای دانیال فصل دوم آماده‌ایم. دانیال فصل دوم اولین فصل آرامی ماست. بنابراین، اگر به یاد داشته باشید، ما این ساختار کیاستیک را در این فصل‌های آرامی داریم. بنابراین، فصل‌های دوم و هفتم هر دو خواب یا رؤیاهایی خواهند بود که شامل چهار پادشاهی زمینی و پنجمین پادشاهی ابدی خدا می‌شوند.

و سپس این فصل‌های دیگر را که وقتی به آنها رسیدیم در موردشان صحبت خواهیم کرد. بنابراین، از نظر ساختار، ما در خارج از این تقاطع قرار داریم. ما این دامنه کیهانی، این نگاه کیهانی به سلطنت خدا را دریافت می‌کنیم.

این فصل در واقع درباره دانش برتر خدا و پادشاهی ابدی اوست. بنابراین او قرار است خود را به عنوان منبع واقعی دانش در مقابل تمام آن حکمت بابلی که وجود دارد، نشان دهد. خدا کسی خواهد بود که دانش حقیقی را دارد.

او منبع دانش است و پادشاهی ابدی او پادشاهی است که تا ابد پایدار خواهد ماند. بنابراین، مضامین این کتاب، سه مضمونی که با مرور آن به وضوح آشکار می‌شوند. باز هم، حاکمیت خدا، که در فصل اول به آن پرداختیم، با سپردن پادشاه و ظروف او به دست نبوکدنصر توسط خدا مشخص می‌شود.

موضوع دیگری که در این فصل خواهیم دید، غرور پادشاهان و حاکمان بشری است، تکبر آنها که مشخصه‌ی اعمالشان است. و سپس موضوع سومی که در این فصل خواهیم دید، چالش این تنش است. خدا حاکم مطلق است.

من تحت حکومت یک پادشاه انسانی، یک پادشاه انسانی مغرور، زندگی می‌کنم، تنشی که این برای قوم وفادار خدا ایجاد می‌کند. بنابراین، ما آن سه مضمون را در این کتاب خواهیم دید، و سپس در واقع آنها را در ادامه کتاب خواهیم دید. این فصل به عنوان یک داستان درباری طبقه‌بندی می‌شود.

این یکی از آن داستان‌ها یا حکایت‌هایی است که به یک اسیر خارجی که در دربار سلطنتی خدمت می‌کند و واقعاً از کارکنان عادی آنجا پیشی می‌گیرد، می‌پردازد. بنابراین، دانیال قرار است در مقابل پادشاه بایستد تا خوابی را تعبیر کند که کارشناسان پادشاه نمی‌توانستند تعبیر کنند و او این کار را بسیار بهتر از آنها انجام خواهد داد. اما در واقع، نکته داستان این است که خدای دانیال چگونه است؟ این در مورد بزرگی دانیال نیست؛ بلکه در مورد خدای اوست.

این فصل طولانی‌تر است. من قصد دارم آن را بخش به بخش بخوانم تا بتوانیم بفهمیم کجا هستیم. ما با آیات 1 تا 11 شروع خواهیم کرد و این بخش واقعاً دانش پایین نبوکدنصر را برجسته می‌کند.

پس، دانش پایین او و دانش پایین متخصصانش. در سال دوم سلطنت نبوکدنصر، نبوکدنصر خوابی دید. روحش پریشان شد و خواب از سرش پرید.

آنگاه پادشاه دستور داد که جادوگران، ساحران، جادوگران و کلدانیان را احضار کنند تا خواب‌های پادشاه را برایش تعریف کنند. پس آنها وارد شدند و در مقابل پادشاه ایستادند. پادشاه به آنها گفت: «من خوابی دیده‌ام و روحم از فهمیدن آن پریشان است.»

آنگاه پادشاه فرمان داد که جادوگران، ساحران، فالگیران و کلدانیان را احضار کنند تا خواب پادشاه را برایش ۲ تعبیر کنند. پس ایشان داخل شده، در حضور پادشاه ایستادند. 3 و پادشاه به ایشان گفت: «خوابی دیده‌ام و روحم از فهمیدن آن پریشان است.» ۴ آنگاه کلدانیان به زیان آرامی به پادشاه گفتند: «ای پادشاه، تا ابد زنده بمان! خواب را برای بندگان بگو و ما تعبیر آن را خواهیم گفت.» 5 پادشاه در جواب کلدانیان گفت: «کلام من قطعی است: اگر خواب و تعبیرش را برای من بیان نکنید، تکه تکه خواهید شد و خانه‌هایتان ویران خواهد گشت.» 6 اما اگر خواب و تعبیرش را نشان دهی، از من هدایا و پاداش‌ها و افتخار بزرگی خواهی یافت. پس خواب و تعبیرش را به من نشان بده. 7 بار دوم پاسخ دادند و گفتند: «پادشاه خواب را برای بندگان بیان کند، و ما آن را تعبیر خواهیم کرد.» 8 پادشاه در جواب گفت: «من به یقین می‌دانم که تو می‌خواهی فرصت بخری زیرا می‌بینی که کلام من استوار است.» 9 اگر خواب را برای من آشکار نکنی، فقط یک حکم برای تو وجود دارد. تو موافقت کرده‌ای که در حضور من سخنان دروغ و فاسد بگویی تا زمان تغییر کند. پس خواب را به من بگو و من خواهم دانست که می‌توانی تعبیرش را به من نشان دهی.» 10 کلدانیان در پاسخ پادشاه گفتند: «در روی زمین کسی نیست که بتواند خواسته پادشاه را برآورده کند، زیرا هیچ پادشاه بزرگ و قدرتمندی چنین چیزی را از هیچ جادوگر یا ساحر یا کلدانی نخواست است.» 11 چیزی که پادشاه می‌خواهد دشوار است و هیچ کس نمی‌تواند آن را به پادشاه نشان دهد، جز خدایانی که مسکنشان با انسان نیست.» بسیار

خوب، این بخش اول است. نبوکدنصر خوابی می‌بیند که در سال دوم سلطنتش اتفاق می‌افتد. این اوایل سلطنت پادشاه است. بنابراین ممکن است که او هنوز در تلاش برای ایجاد وفاداری باشد.

می‌توان فهمید که او به خردمندان اعتماد ندارد. متن واقعاً دلیل آن را به ما نمی‌گوید، اما او می‌خواهد که آنها به او بگویند، نه فقط تعبیر آن را. او قرار نیست خواب را برایش تعریف کند.

خواب و تعبیرش را به من بگو، و بعد مطمئن می‌شوم که می‌توانم به تو اعتماد کنم. پس ممکن است به عنوان یک پادشاه جوان، او در حال آزمایش وفاداری‌ها باشد. متن دقیقاً اهمیت این را که در سال دوم سلطنتش بوده است، به ما نمی‌گوید، اما این یکی از احتمالات است.

این در سال دوم سلطنت پادشاه است. اگر تاریخ و زمان وقایع را دنبال کنید، ممکن است متوجه شوید که این موضوع بین وقایع سال دوم و فصل اول، یک مشکل زمانی ایجاد می‌کند. بنابراین، در فصل اول، او این اسیران را برای سه سال آموزش به بابل می‌آورد.

پس از آن سه سال آموزش، آنها می‌توانند در مقابل پادشاه بایستند. بنابراین، سؤال اینجاست که چگونه دانیال در میان یکی از خردمندان سال دوم نبوکدنصر قرار دارد، در حالی که او باید سه سال آموزش ببیند؟ پس از سه سال آموزش، او در مقابل پادشاه می‌ایستد. اما ما تازه در سال دوم نبوکدنصر هستیم.

مشکل را می‌بینید؟ کمی دشوار است. چند راه برای حل این مشکل وجود دارد. من فقط نحوه حل آن را توضیح می‌دهم.

و دوباره، این به نحوه محاسبه سال‌ها، نحوه محاسبه شاگردی دانیال در دوران سلطنت پادشاه مربوط می‌شود. بنابراین، ما دوران سلطنت نبوکدنصر را داریم. و طبق سیستم بابلی، سال به سلطنت رسیدن او را داریم.

و ما سال اول را داریم و سال دوم را. باشه؟ آموزش دنیل

خب، این اولین سال خواهد بود و طبق دانیال ۱:۱، این سال ۶۰۵ قبل از میلاد است. این دومین سال آموزش است. این سومین سال آموزش است.

بنابراین، طبق سیستم سال‌های آشنایی بابلی‌ها، دانیال می‌توانسته در طول سال دوم نبوکدنصر، در سال سوم آموزش خود بوده باشد. این یک احتمال است. احتمال دیگر این است که داستان واقعاً می‌خواهد این نکته را برجسته کند که حتی یک کارآموز، یک کارآموز خارجی، قرار است از بهترین‌های بابل پیشی بگیرد.

این هم یک احتمال است. نبوکدنصر این خواب را می‌بیند. روح او آشفته است.

و خوابش او را ترک می‌کند. این چیزی نیست که... اگر خواب بدی ببینید، ممکن است از خواب بیدار شوید و بگویید، اوه، من نباید آن میان وعده نیمه شب را می‌خوردم. احتمالاً از خواب بیدار نمی‌شوید و نمی‌گویید اوه، این برای آینده من چه معنایی دارد؟ اما در خاور نزدیک باستان، رویاها منابع قابل توجهی از اطلاعات و بینش در مورد آینده بودند.

طبق دین بابلی و دین بین‌النهرین، خدایان از طریق رویاها ارتباط برقرار می‌کردند - اغلب، اما نه همیشه

اما اغلب، آنها از طریق رویاها ارتباط برقرار می‌کردند. و به خصوص اگر شما یک پادشاه باشید، خدا معمولاً یا اغلب از طریق رویاها با شما ارتباط برقرار می‌کند. این رایج است

بنابراین، اگر شما پادشاه و مسئول یک قلمرو هستید و خواب نگران‌کننده‌ای می‌بینید، واقعاً باید بدانید که تعبیر آن چیست. این خواب می‌تواند برای آینده شما به عنوان یک پادشاه، برای امپراتوری شما بسیار مهم باشد. شما باید راهی برای فهمیدن تعبیر آن پیدا کنید.

در دین باستانی خاور نزدیک، رویاها بخشی از یک دسته بزرگتر از پیشگویی هستند. بنابراین، در پیشگویی، بین‌النهرین معتقد بودند که خدایان برای جهان و برای مردم برنامه‌ای دارند.

آنها برای پادشاه نقشه‌ای داشتند. و آن نقشه‌ها را به صورت پیام‌هایی در دنیای طبیعی رمزگذاری می‌کردند. بنابراین، چه منظور ستاره‌ها، خواندن ستاره‌ها یا الگوهای ستاره‌ها باشد.

چه به معنای رویا باشد، چه به معنای چیزی که برای ما واقعاً عجیب به نظر می‌رسد، مانند خواندن امعاء و احشاء حیوانات، خواندن کبد یا خواندن روغن در لیوان شراب، شما روغن می‌نوشید. این برای ما هیچ معنایی ندارد.

اما در این دین، این نظام مذهبی، اینها می‌توانستند پیام‌هایی از جانب خدایان باشند. و خیلی مهم بود که شما یک متخصص داشته باشید که برای دانستن معنای آن آموزش دیده باشد. شما می‌گویید، چطور می‌توانستید یک متخصص آموزش دیده باشید که معنای آن را بداند؟ خب، به طرز عجیبی، این برای آنها نوعی علم بود.

بنابراین، اگر به علم فکر کنیم، علم مبتنی بر مشاهدات انسانی است. و بنابراین آنها سوابق باستانی زیادی در مورد معنای علائم دارند. اینکه اگر کبد یک حیوان به شکل خاصی شکل می‌گرفت یا یک لوب اضافی در آنجا داشت، به چه معناست.

اگر آن چیز منحصر به فرد را می‌دیدند، و بعد اتفاقی می‌افتاد، آن را یادداشت می‌کردند. خوب، بعد دوباره همان نوع کبد را می‌بینند، و اوه، ببینید، دوباره اتفاق افتاده است. اوه، ما اینجا مدرک داریم.

ما در حال جمع‌آوری داده‌ها هستیم. و بنابراین، در طول یک دوره زمانی طولانی، تمام این اطلاعات در کتاب‌های درسی ذخیره می‌شوند، به دلیل فقدان کلمه بهتر، که متخصصان در آنها آموزش دیده‌اند. آنها این کتاب‌ها را مطالعه می‌کردند تا بدانند اگر حیوان شما کبدی با یک لوب اضافی داشته باشد، چه اتفاقی می‌افتد.

اوه، نه، این خوب نیست. یا اگر گوساله شما ناقص به دنیا آمده باشد، اوه، چه نوع نقص عضوی است؟ اوه، خوب، این یکی خوب است. این یکی بد است.

این علم است. برای ما عجیب بود، اما علم بود. و بنابراین متخصصانی بودند که در نحوه انجام این کار آموزش دیده بودند.

خواب‌ها بخشی از این ماجرا بودند، اما خواب‌ها کمی متفاوت بودند، چون خواب‌ها در واقع می‌توانستند نتیجه‌ی یک میان‌وعده‌ی بد در نیمه‌شب باشند. این موضوع کمی ذهنی‌تر است و همچنین توسط هیچ‌کس قابل مشاهده نیست. بنابراین، اگر کبد ناقصی دارید، یا احشاء حیوانی دارید، می‌توانید از چند نفر بخواهید. که به آن نگاه کنند و بگویند، اوه، بله، اوه، همه ما آن را می‌بینیم.

معنیش همینه. آگه خوابی ببینی، هیچ‌کس دیگه‌ای نمی‌دونه چیه. ما فقط می‌گیم، باشه، تو بهمون بگو چی بوده.

آیا پیتزا بود، یا بود؟ خوب، این یک پیام مهم است. بنابراین، آنها کمی پیچیده هستند. بنابراین اغلب، رویاها به منبع تأیید دیگری نیاز دارند.

بنابراین باید نوع دیگری از پیشگویی، نوع دیگری از پیام وجود داشته باشد. برای این سخنرانی، ما در دانیال ۷ هستیم. و من دانیال ۷ را پادشاه برتر خدا و پادشاهی ابدی او عنوان کرده‌ام. از نظر جایگاه ما در کتاب دانیال، به پایان، فصل آخر، در ساختار کیاستیک آرامی خود رسیده‌ایم.

خوب، یادتان هست، ما با فصل ۲ شروع کردیم، نبوکدنصر خواب این مجسمه را دید. فصل ۳، شدرک، میشک و عبدنغو با کوره آتش روبرو شدند. فصل ۴، نبوکدنصر خواب یک درخت باشکوه را دید، و در نهایت به خاطر غرورش قضاوت شد.

در فصل ۵، بلشصر دست‌نوشته‌ای را روی دیوار می‌بیند و پیامی که به او می‌رسد این است که قرار است توسط خدا داوری شود، که او بلافاصله چنین خواهد شد. پادشاهی او به داریوش می‌رسد، که در فصل ۶ ظاهر می‌شود، جایی که دانیال به دلیل وفاداری‌اش به خدا با شیرها روبرو می‌شود. در فصل ۷، دانیال رویایی می‌بیند که در آن جانورانی را می‌بیند که از این دریای متلاطم و آشفته بیرون می‌آیند.

و سپس او رویایی از این پادشاهی ابدی که خدا دارد، دارد. بنابراین، از نظر ساختار ما، فصل ۲ و فصل ۴ مشابه هستند. هر دو در مورد چهار پادشاهی انسانی، چهار پادشاهی زمینی و سپس پنجمین پادشاهی ابدی خدا صحبت می‌کنند که از همه آنها فراتر خواهد رفت، حتی همه آنها را نابود خواهد کرد و سپس برای همیشه پایدار خواهد ماند.

در ترتیب زمانی این فصل، ما به عقب برمی‌گردیم. طبق جدول زمانی ما، ما از سال سوم یهواییم، که اوایل سلطنت نبوکدنصر بود، شروع کردیم. سپس، در سال دوم نبوکدنصر بودیم.

او در فصل ۳ مجسمه‌ای ساخت. ما نمی‌دانیم چه زمانی. فصل ۴ نزدیک به پایان دوران نبوکدنصر است. فصل ۵ ما را به بلشصر در سقوط بابل در سال ۵۳۹ می‌برد.

فصل ۶ حدود سال ۵۳۹ میلادی است، جایی که داریوش مادی پادشاه است، احتمالاً در اوایل دوران سلطنتش. در فصل ۷، به عقب برمی‌گردیم. اکنون در سال اول سلطنت بلشصر هستیم.

فصل ۷ واقعاً در کتاب دانیال محوری است، در واقع تقریباً به معنای واقعی کلمه محوری است. بنابراین شما با این ساختار کیاستیک و اینکه چگونه دانیال ۷ بخشی از آن است، آشنا هستید. بنابراین، این فصل آرامی است و از نظر موضوعی به فصل ۲ گره خورده است، به نوعی کل این ماجرا را در کنار هم نگه می‌دارد.

اما دانیال ۷ همچنین تغییری در ژانر است. بنابراین، ما در اینجا از روایت، از داستان‌هایی که شش فصل به آنها پرداخته‌ایم، فاصله می‌گیریم و اکنون، با شروع از فصل ۷، به بررسی رؤیاهای آخرالزمانی خواهیم پرداخت. بنابراین، دانیال ۷ بخش اول کتاب را در بر می‌گیرد، اما در ژانر خود واقعاً به بخش دوم مرتبط است.

و در واقع رؤیایی را ترسیم می‌کند که رؤیاهای دیگر آن را تکمیل و برخی جزئیات را تکمیل می‌کنند. بنابراین در واقع این همان چیزی است که من آن را قلب و محور کتاب می‌دانم. بنابراین، در دانیال ۷، این دیدگاه کیهانی از پادشاهی خدا را خواهیم دید.

و در میان این منظره‌ای که می‌بینیم، این منظره‌ی شگفت‌انگیز از تخت پادشاهی را داریم. در کنار دیدن این تخت پادشاهی، می‌بینیم که کسی مانند پسر انسان پادشاهی را دریافت می‌کند و مقدسین برای همیشه بر این پادشاهی ابدی حکومت خواهند کرد. این تصویر باشکوه، این دلگرمی برای مردمی است که مورد ستم قرار گرفته‌اند، که پاداشی در پیش است، که این میراث باشکوه قرار است از آن آنها باشد.

وقتی از فصل ۷ خارج می‌شویم، تشویق‌ها بسیار کمتر می‌شوند. به هیچ وجه به شکوه فصل ۷ نیست. فصل از نظر چشم‌انداز تشویقی که ارائه می‌دهد، فوق‌العاده است. و اگر این تشویق را بپذیرید، می‌تواند شما را ۷ در ادامه کتاب یاری کند.

شما آن رؤیای بلند از این پادشاهی ابدی، این میراث مقدسین، این پادشاهی باشکوه خدا را در ذهن خود نگه می‌دارید. بنابراین فصل ۷ در کتاب بسیار دیدنی و بسیار مهم است. در واقع این فصلی است که مانع از تقسیم‌بندی دقیق کتاب توسط مردم می‌شود.

می‌توانید سعی کنید آن را بر اساس ژانر تقسیم‌بندی کنید، اما فصل ۷ شما را به زیان متصل می‌کند. اگر سعی کنید آن را بر اساس زبان تقسیم‌بندی کنید، فصل ۷ شما را به آخرالزمان متصل می‌کند. بنابراین، نمی‌توانید کتاب را از هم جدا کنید.

فصل هفتم آن را منسجم نگه می‌دارد. و من فکر می‌کنم با توجه به چشم‌اندازی که به تصویر می‌کشد و امید و دلگرمی‌ای که می‌افکند، این مناسب است. بنابراین، بیایید کمی در مورد نوع ادبیات آن صحبت کنیم.

فصل ۷ ادبیات آخرالزمانی است. ادبیات آخرالزمانی در واقع بخشی از یک گروه بزرگتر یا نوع بزرگتری از ادبیات به نام ادبیات خیال‌پردازانه است. در ادبیات خیال‌پردازانه، نوعی از نوشتار وجود دارد که در آن نویسندگان یا مصنف چیزهایی را می‌بینند و در زمان نگارش، چیزهایی را تصویر می‌کند که در تخیل او یا آنچه می‌بیند وجود دارند اما هنوز به واقعیت تجربی تبدیل نشده‌اند.

این تعریف عمدتاً از لاند رایک گرفته شده است. او کتاب بسیار خوبی در مورد چگونگی خواندن کتاب مقدس به عنوان ادبیات و بهره‌گیری بیشتر از آن دارد. بنابراین، بسیاری از افکار من در مورد این ادبیات الهام‌بخش و چگونگی رویکرد به آن از منابع او ناشی می‌شود.

بنابراین، خود رؤیایها ممکن است چیزهایی را به تصویر بکشند که به معنای واقعی کلمه اتفاق خواهند افتاد اما این کار را به صورت نمادین انجام می‌دهند. بنابراین، اگرچه آنها چیزهایی را به تصویر می‌کشند که ممکن است واقعاً اتفاق بیفتند، شما باید نمادگرایی را بررسی کنید تا بفهمید آن چیزها چه هستند. بنابراین، آنها ممکن است وقایع واقعی را به تصویر بکشند، اما توصیفات نمادین لزوماً آن وقایع را به معنای واقعی کلمه نشان نمی‌دهند.

بنابراین، زیر این چتر ادبیات رؤیایی، اگر بخواهید به آن این‌طور فکر کنید، ما ادبیات نبوی یا به عبارت دیگر، پیشگویی داریم، و ادبیات آخرالزمانی. آن‌ها اشتراکاتی دارند، اما یکسان نیستند. آن‌ها به سادگی قابل تعویض نیستند.

در ادامه به برخی از این تفاوت‌ها خواهیم پرداخت. ادبیات آرمانی بسته به هدف خاص نویسنده، انواع مختلفی از پیام‌ها را ارائه می‌دهد. این نوع ادبیات اغلب به افراد ستم‌دیده دلگرمی می‌دهد، یا ممکن است به ظالم هشدار دهد که مجازات در راه است.

بنابراین، می‌تواند یا خطاب به مظلوم باشد، یا ممکن است به ظالم هشدار دهد، و در میان همه اینها کسانی را که ممکن است بین حقیقت خدا و خرد انسانی مردد باشند، به ایمان فرا می‌خواند. وقتی در مورد ادبیات آخرالزمانی صحبت می‌کنیم، به راحتی می‌توانم بگویم که برخی ویژگی‌های مشترک وجود دارد که به ما کمک می‌کند تا آن را هنگام دیدن تشخیص دهیم. این چیزهایی که می‌خواهم در موردشان صحبت کنم، لزوماً نباید در یک اثر ادبی واحد وجود داشته باشند.

چیزی که محققان معمولاً به دنبال آن هستند، مجموعه‌ای از نمادها، مجموعه‌ای از ویژگی‌ها است، بنابراین چندین مورد از این ویژگی‌ها در یک اثر ادبی مشهود است. بنابراین، اولین چیز، ساده‌ترین مورد، نمادگرایی زیاد است. احتمالاً سخت‌ترین چیز در مورد ادبیات آخرالزمانی، تلاش برای پرداختن به نمادگرایی است.

همچنین، در این نوع ادبیات، رؤیایها و سفرهای فرازمینی بسیار رایج هستند. بنابراین، پیشگو، شخصی که رؤیا را می‌بیند، ممکن است در سفری در دنیای دیگر باشد و اغلب یک مفسر ماوراءالطبیعه یا فرشته‌ای به او کمک می‌کند تا چیزهایی را که می‌بیند درک کند. اغلب، پیشگو، شخصی مشهور و محترم از گذشته‌های دور، مانند ابراهیم یا خنوخ یا یکی از بزرگان قوم است و آن نام توسط شخصی که دیده می‌شود، گرفته می‌شود و آنها از آن به عنوان نامی که با آن می‌نویسند استفاده می‌کنند.

خب، اسم مستعاره درست گفتم؟ فکر کنم همین‌طور. نویسنده‌اش ناشناسه.

آنها نام دیگری، به اصطلاح، یک نام جعلی، را برمی‌گزینند و آن را به رؤیایی که می‌بینند، نسبت می‌دهند. دلیل این کار آنها این است که ممکن است خودشان کسی نباشند، اما از این نام که مردم به آن احترام می‌گذارند و سنتی که با آن نام محترم شمرده می‌شود، برای انتقال رؤیایی که داشته‌اند، استفاده می‌کنند. این روایت‌ها اغلب شامل آزار و اذیت صالحان، نابودی کیهانی، داوری نهایی، نابودی جهان و سپس اغلب یک بازآفرینی خواهد بود.

چگونه می‌توانیم تفاوت بین این دو نوع ادبیات را تشخیص دهیم؟ چندین چیز وجود دارد که مشخصه یکی است و نه دیگری. بنابراین، در پیشگویی، چیزی که اغلب می‌بینیم این است که جمله «خداوند چنین می‌گوید» یا «خداوند چنین می‌گوید» و سپس پیامبر آنچه را که خداوند به او گفته است می‌گوید. شما واقعاً چنین چیزی را در ادبیات آخرالزمانی زیاد نمی‌بینید.

آنچه می‌بینید یا می‌شنوید، وحی‌ای است که از طریق رؤیاها داده می‌شود. بنابراین، شما فقط رؤیا را دریافت می‌کنید. خداوند می‌گوید، شما آن را با این مقدمه دریافت نمی‌کنید.

این یک گزارش رؤیا است. در پیشگویی‌ها، آنها اغلب با زمان واقعی، با افراد واقعی در زمان واقعی خودشان مرتبط خواهند بود. بنابراین، اشعیا در زمانی که اشعیا، شخص واقعی، زندگی می‌کرد، برای مردم نبوت می‌کرد.

همانطور که گفتیم، در ادبیات آخرالزمانی، گاهی اوقات از نام افراد محترم گذشته الهام می‌گیرند. بنابراین، این یک شخص واقعی در زمان حال نیست. این در ادبیات آخرالزمانی رایج است.

در پیشگویی، پیامبران عموماً در مورد وضعیت فعلی خود صحبت می‌کنند. آنها در مورد چیزهایی صحبت می‌کنند که قومشان در آن زمان با آنها روبرو هستند. آنها در مورد دلگرمی خدا برای آینده صحبت می‌کنند.

همچنین ممکن است آنچه می‌گویند در آینده محقق شود، اما آنها به موضوعی می‌پردازند که مردمشان در آن زمان با آن روبرو هستند. در ادبیات آخرالزمانی، گاهی اوقات این پیشگویی پس از وقوع را خواهید داشت جایی که پیشگویی پس از وقوع رخ می‌دهد. بنابراین، پیامبر، این نام از گذشته، تاریخ را طوری روایت می‌کند که گویی یک پیشگویی است.

این چیزهایی است که مخاطب احتمالاً از قبل می‌داند، و سپس کمی به آینده اشاره می‌کند با این هدف که مردم را با دیدن دست خدا در گذشته تشویق کند. با این تشویق، آنها می‌توانند امیدوار باشند و به این واقعیت تکیه کنند که او در آینده به کار خود ادامه خواهد داد. نمادگرایی در آخرالزمان بسیار گسترده است.

پیشگویی از نمادگرایی استفاده می‌کند، اما نه تقریباً به همان اندازه. تفاوت نسبتاً مهم دیگر این است که در پیشگویی، این آگاهی وجود دارد که جهان در حال حاضر با آرمان خدا مطابقت ندارد. این نقص دارد.

شکسته است. گناه آلود است، اما او در نهایت آن را دگرگون خواهد کرد. او همه چیز را از نو خواهد ساخت.

او قرار است آن را درست کند. برای ادبیات آخرالزمانی، اوضاع آنقدر بد است که فقط پاک کردن گذشته و شروع دوباره می‌تواند چاره‌ساز باشد. فاجعه کیهانی تنها راه درست کردن آن است.

آخرین نکته در مورد ادبیات و پیشگویی‌های آخرالزمانی که می‌خواهم برجسته کنم، یکی از موارد اصلی است... این خدای قدرتمند است. این خدای خردمند است. من در اینجا از چند نکته صرف نظر می‌کنم.

سپس به طولانی‌ترین بخش این فصل می‌رسیم. این آیات ۲۴ تا ۴۵ است. اینجاست که دانیال در واقع رویای پادشاه و تعبیر آن را آشکار می‌کند.

این، دانش برتر خداوند و معنای خواب را به نمایش می‌گذارد. فکر می‌کنم این یکی را به بخش‌های کوچک‌تری تقسیم کنم. قرار نیست همه را یکجا بخوانم.

این بخش، اوج این فصل است. این بخش، اختلافات را حل می‌کند. اختلاف بر سر کشته شدن دانیال و دوستانش حل می‌شود، زیرا دانیال پاسخی برای پادشاه دارد.

حکم اعدام اجرا می‌شود. همچنین مشکل پادشاه مبنی بر ندانستن تعبیر خوابش حل می‌شود. این اوج و پایان داستان است.

پس دانیال نزد آریوک رفت، کسی که پادشاه او را برای نابودی حکیمان بابل گماشته بود. او رفت و به او گفت: حکیمان بابل را نابود نکن. مرا به حضور پادشاه ببر.

من تعبیر را برای پادشاه بیان خواهم کرد. سپس آریوک با عجله دانیال را به حضور پادشاه آورد و به او گفت: «من مردی را در میان تبعیدیان یهودا پیدا کرده‌ام که می‌تواند تعبیر را برای پادشاه بیان کند. خوب، حالا، یک دقیقه صبر کنید».

آیا آریوک او را پیدا کرد؟ به نظر من دنیل داوطلب شد. نمی‌دانم. شاید می‌خواهد اعتبار کسب کند. شاید سعی دارد خوب به نظر برسد. یا شاید واقعاً خیالش راحت شده که می‌تواند دست از کشتار خردمندان بردارد. مطمئن نیستم.

این موضوع، تضاد بین دانیال و دیگر متخصصان را آشکار می‌کند. بنابراین، دانیال، طبق گفته‌ی آریوک، جزو تبعیدیان یهودا است. از فصل اول، باید به یاد داشته باشیم که آن تبعیدیان یهودا، از همه این جهات برتر هستند.

آنها کسانی هستند که خدا آنها را به دست نبوکدنصر سپرد. این دانیال خدایی متفاوت از تمام دانشمندان بابلی دارد. در آیه ۲۶، پادشاه از دانیال که نامش بلطشصر بود پرسید: آیا می‌توانی خوابی را که دیده‌ام و تعبیرش را برایم بیان کنی؟ دانیال در حضور پادشاه پاسخ داد و گفت: در مورد رازی که پادشاه از او پرسیده است، نه حکیمان، نه جادوگران، نه فالگیران و نه طالع‌بینان نمی‌توانند آن را برای پادشاه بیان کنند.

با این حال، خدایی در آسمان هست که اسرار را آشکار می‌کند و او آنچه را که در روزهای آخر اتفاق خواهد افتاد به نبوکدنصر پادشاه اعلام کرده است. این خواب تو و رؤیاهایی بود که در ذهنت در رختخوابت از آنها دیدی. بسیار خوب، پس اول از همه، دانیال اذعان می‌کند که آن حکیمان درست می‌گفتند.

تو چیزی خواستی که ممکن نبود. اما خوشا به حال تو ای پادشاه، خدایی در آسمان هست که اسرار را آشکار می‌کند. این خدا از طریق این خواب، راز را برای نبوکدنصر آشکار کرد، و سپس راز خواب و معنای آن را برای دانیال نیز آشکار ساخت.

این خدا از همه جادوگران و خدایان بابل برتر است. دانیال گفته است که این وقایع در روزهای آخر یا روزهای آینده رخ خواهد داد. این یک اشاره مبهم در عهد عتیق است.

این لزوماً به معنای پایان جهان نیست، بلکه چیزی است که قرار است روزی در آینده اتفاق بیفتد. آیه ۲۹: اما تو، ای پادشاه، در حالی که بر تخت خود بودی، افکارت به آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد معطوف بود، و او که آشکارکننده اسرار است، آنچه را که اتفاق خواهد افتاد به تو اعلام کرده است. اما در مورد من، این راز به خاطر حکمتی که در من بیشتر از هر انسان زنده دیگری وجود دارد، بر من آشکار نشده است. بلکه به این منظور که تعبیر آن را برای پادشاه آشکار کنم تا افکار ذهن خود را بفهمی.

دانیال اینجا عجله‌ای ندارد. پس، یادتان باشد که او همین الان جلوی یک اعدام را گرفت. آریوک از نبوکدنصر جلو زده است.

چیزی که ممکن است انتظار داشته باشید دانیال بگوید این است که من جواب را دارم. بگذارید به شما بگویم. در عوض، ما چندین آیه پیش هستیم و او هنوز در مورد رویاهایی که در رختخواب خود دیده‌اید صحبت می‌کند. شما آن را از خدا دریافت کرده‌اید، و او کسی است که اسرار را آشکار می‌کند.

واضح است که آنچه در اینجا برای دانیال از همه مهم‌تر است، خودِ خواب نیست، بلکه این واقعیت است که خداوند کسی است که اسرار را آشکار می‌کند. خداوند کسی است که دانش و حکمت برتر از نبوکدنصر دارد. دانیال می‌گوید که او از هیچ کس دیگری باهوش‌تر نیست.

فقط خدا می‌داند، و او برگزیده شده است که آن را آشکار کند. بسیار خوب، بالاخره به خواب می‌رسیم. آیه تو، ای پادشاه، نگاه می‌کردی و اینک، یک مجسمه بزرگ وجود داشت: ۳۱

آن مجسمه که بزرگ و فوق‌العاده باشکوه بود، در مقابل شما ایستاده بود و ظاهرش بسیار ترسناک بود. سر آن مجسمه از طلای ناب، سینه و بازوهایش از نقره، شکم و ران‌هایش از برنز، ساق‌هایش از آهن، پاهایش قسمتی از آهن و قسمتی از گل ساخته شده بود. شما همچنان نگاه می‌کردید تا اینکه سنگی بدون دست کنده شد و به پاهای آهنی و گلی مجسمه برخورد کرد و آنها را خرد کرد.

سپس آهن، گل، مفرغ، نقره و طلا، همه با هم خرد شدند و مانند کاه خرم‌ن کوبی تابستانی شدند و باد آنها را چنان با خود برد که اثری از آنها یافت نشد. اما سنگی که به مجسمه برخورد کرده بود، کوهی عظیم شد و تمام زمین را پر کرد. بنابراین، پادشاه این مجسمه عظیم را دید که بسیار باشکوه بود زیرا بسیار درخشان و عظیم بود.

از چهار فلز مختلف ساخته شده است. سر آن از طلا، نیم‌تنه و بازوها از نقره، شکم و ران‌هایش از برنز، ساق‌هایش از آهن و سپس پاهایش از گل و لای و آهن است. سپس، این سنگ می‌آید و مجسمه را خرد می‌کند، پاها را خرد می‌کند و کل مجسمه با آن پودر می‌شود.

به صورت یکپارچه تکه تکه می‌شود. سپس، این سنگ خارق‌العاده به کوهی تبدیل می‌شود که تمام زمین را پر می‌کند. بنابراین، در ادبیات باستانی خاور نزدیک، این ایده از طلا، نقره، برنز، آهن، خاک رس و حتی مجسمه و این رؤیا که قرار است به معنای پادشاهان و پادشاهی‌ها باشد، طرحی آشنا است.

این فقط در خواب نبوکدنصر نیست. چیزی که ما نمی‌دانیم، بعداً بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد. چیزی که در هیچ جای دیگری در داستان‌های باستانی خاور نزدیک نداریم، این سنگ است. هیچ چیز دیگری مانند این سنگ ماوراءالطبیعه وجود ندارد که به مجسمه برخورد کند و زمین را پر کند.

با این حال، ما در جای دیگری از کتاب مقدس در مورد آن می‌شنویم. اشعیا در مورد کوه خانه خداوند که به عنوان بلندترین کوه‌ها قرار گرفته است صحبت می‌کند. او در مورد پر کردن زمین از جلال خداوند، پر کردن زمین از دانش خداوند صحبت می‌کند، و در سراسر مزامیر، سنگ‌ها نمایانگر خدا هستند.

بنابراین، شاید به همین دلیل باشد که سنگ بخشی از تصویرسازی اینجاست. حداقل، ما این پایان شوم را برای این رویا داریم. این سنگ، این مجسمه باشکوه را به قطعات ریز خرد کرده و تمام زمین را پر کرده است.

حالا ما در حالت تعلیق هستیم. سپس دانیال در آیه ۳۶ ادامه می‌دهد که آن خواب بود. حالا، تعبیرش را برای پادشاه خواهیم گفت.

ای پادشاه، تو پادشاه پادشاهان هستی، که خدای آسمان به تو پادشاهی، قدرت، نیرو و جلال داده است. و هر جا که بنی آدم ساکنند، یا حیوانات صحرا، یا پرندگان آسمان، او آنها را به دست تو سپرده و تو را بر آنها فرمانروایی داده است. تو سر طلایی هستی.

پس از تو، پادشاهی دیگری پست‌تر از تو ظهور خواهد کرد، سپس پادشاهی سومی از برنز که بر تمام زمین حکومت خواهد کرد. سپس پادشاهی چهارمی به قدرت آهن ظهور خواهد کرد و همانطور که آهن همه چیز را خرد و خرد می‌کند، همانطور که آهن همه چیز را خرد و خرد می‌کند، همه اینها را نیز خرد و خرد خواهد کرد. در آن، پاها و انگشتان پا را دیدی که قسمتی از گل کوزه‌گری و قسمتی از آهن بود.

این یک پادشاهی تقسیم شده خواهد بود، اما سختی آهن را در خود خواهد داشت، همانطور که آهن را با گل معمولی مخلوط دیدید. همانطور که انگشتان پا بخشی از آهن و بخشی از سفال بود، بخشی از پادشاهی قوی و بخشی از آن شکننده خواهد بود. همانطور که آهن را با گل معمولی مخلوط دیدید، آنها در جایگاه انسان با یکدیگر ترکیب خواهند شد، اما به یکدیگر نخواهند پیوست، همانطور که آهن با سفال ترکیب نمی‌شود.

در روزگار آن پادشاهان، خدای آسمان‌ها سلطنتی را برقرار خواهد کرد که هرگز نابود نخواهد شد. آن سلطنت به قوم دیگری واگذار نخواهد شد. تمام آن سلطنت‌ها را در هم خواهد شکست و نابود خواهد ساخت، اما خود تا ابد پایدار خواهد ماند.

همانطور که دیدی سنگی بدون دست از کوه جدا شد و آهن، برنز، گل، نقره و طلا را خرد کرد، خدای بزرگ از آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد به پادشاه خبر داده است. پس خواب درست است و تعبیرش قابل اعتماد است. پس این خواب پادشاه و تعبیر پادشاه است.

ما شاهد ظهور و سقوط امپراتوری‌های پی در پی، پادشاهان پی در پی هستیم، و توجه زیادی به شناسایی این پادشاهی‌ها شده است. ما در خواب چهار پادشاهی داریم، اما صادقانه بگوییم، شناسایی دقیق آنها برای درک خواب، پیام خواب، ضروری نیست. پیام رسا و واضح است.

خداوند حاکم مطلق است. پادشاهی ابدی او بر تمام این پادشاهی‌های دیگر غلبه می‌کند، آنها را نابود خواهد کرد و از آنها نیز بیشتر دوام خواهد آورد. و این رویا مضامینی را که در ستایش دانیال آمده است، به تصویر می‌کشد.

خداوند پادشاهان را برمی‌افرازد و آنها را به زیر می‌کشد. اوست که قدرت و نیرو می‌بخشد. آنچه به ما گفته شده این است که نبوکدنصر سر طلایی است.

تو، ای پادشاه، سر طلایی هستی. سپس پادشاهی دومی وجود دارد که پست‌تر است. سپس پادشاهی سومی وجود دارد که متمایز است زیرا حکومت جهانی است.

و بعد این پادشاهی چهارم را داریم که قدرتمند و خردکننده است، بنابراین بی‌رحم و مخرب است. و با این حال این تقسیم‌بندی، این ترکیبی از قدرت و ضعف را دارد. خب، این پادشاهی‌ها چه کسانی هستند؟ وقتی به فصل هفتم برسیم، بیشتر به این موضوع برمی‌گردیم، اما می‌خواهم فقط چند دقیقه در مورد برخی از آنها با شما صحبت کنم و توضیح دهم که این دیدگاه‌ها در مورد پادشاهی‌ها چگونه پیش می‌رود.

، بنابراین، فقط می‌توانم بگویم که هیچ اجماعی در مورد هویت پادشاهی‌های پس از بابل وجود ندارد. بنابراین دانیال از بابل اول صحبت کرد. همه ما با آن یکی موافقیم. سپس، پس از آن، دو دیدگاه اصلی وجود دارد و آنها بر اساس اینکه چه کسی را به عنوان پادشاهی چهارم معرفی می‌کنند، هستند.

خب، ما خواب نبوکدنصر را داریم. در خواب، او یک سر طلاپی می‌بیند. او یک نیم‌تنه نقره‌ای می‌بیند.

او یک شکم برنزی، پاهای آهنی، پاهای گلی آهنی و یک سنگ می‌بیند. بنابراین اینها اجزای مختلف هستند.

چیزی که دانیال در مورد این خواب می‌گوید، بنابراین تعبیر دانیال از آن، خیلی ساده است. من عاشق تعبیر دانیال هستم چون خیلی ساده است. تعبیر.

بسیار خوب، سر طلاپی، نبوکدنصر، تو آن هستی. صندوق نقره‌ای، پادشاهی دوم است، پادشاهی پست‌تری که پس از نبوکدنصر ظهور می‌کند. سومی، پادشاهی سومی است که بر تمام زمین حکومت می‌کند.

چهارمین، چهارمین پادشاهی است. همه پادشاهی‌های دیگر را خرد و در هم می‌شکند. تقسیم شده است، پاهای و انگشتان پا تا حدی قوی، تا حدی شکننده و غیره هستند.

صخره، پادشاهی خداست که به گفته‌ی دانیال تا ابد پابرجا خواهد ماند و تمام پادشاهی‌های بشری را نابود خواهد کرد. پس می‌توانید آن بخش را کاملاً باور کنید. سپس دو دیدگاه اصلی و یک دیدگاه کوچک‌تر داریم که در چند جا خواهید دید.

خب، اولین دیدگاه، دیدگاه رومی است. این در واقع دیدگاه سنتی است، و در واقع، به نوعی در برخی از نسخه‌های کتاب مقدس گنجانده شده است.

اگر کتاب مقدسی دارید که در طول مسیر به شما زیرعنوان‌هایی می‌دهد، ممکن است در واقع مشخص کنند که پادشاهی‌ها چگونه تفسیر می‌شوند، همانطور که دانیال آنها را تفسیر می‌کند. به آنها نام‌هایی بدهید که دانیال به آنها نمی‌دهد. بنابراین، به هر حال، اینها الهامی نیستند.

بسیار خوب، پس از نظر رومی‌ها، به یاد داشته باشید، اینها به دلیل شناسایی پادشاهی چهارم نامگذاری شده‌اند. بنابراین، می‌توانیم همین الان آن را پر کنیم. آنها می‌گویند پادشاهی چهارم، روم است.

به آن برمی‌گردیم. اولین پادشاهی بابل است. دومین پادشاهی ماد و پارس است. سومین پادشاهی یونان است. روم و پاهای گلی آهنین معمولاً به عنوان نوعی امپراتوری روم احیا شده یا امتداد امپراتوری روم قدیم توضیح داده می‌شوند. و البته، صخره، پادشاهی خداست که هم در آمدن اول و هم در آمدن دوم مسیح برقرار می‌شود.

این دیدگاه سنتی است. بعد دیدگاه یونانی را داریم. اوه، خب، من آن را اینجا مطرح می‌کنم.

دیدگاه یونانی، باز هم، برای شناسایی چهارمین پادشاهی، یونان است. سر طلاپی، نبوکدنصر و یا کل پادشاهی بابل است. در این دیدگاه چند تغییر وجود دارد.

بنابراین، دانیال به سادگی گفت که نبوکدنصر سر طلاپی بود. او نگفت تمام بابل. بنابراین، می‌توانید کمی از این موضوع برداشت کنید.

می‌تواند فقط نبوکدنصر باشد. می‌تواند بابل باشد. نقره، ماد است.

برنز، ایران است. و چهارمین پادشاهی، یونان است که با اسکندر کبیر آغاز می‌شود. و با این تاریخ ننگین ازدواج‌های بین جانشینان اسکندر به پایان می‌رسد.

بنابراین، سلوکیان، بطلمیوسی‌ان، که بعداً به آنها خواهیم پرداخت. پس این چهارمین پادشاهی است. و البته، این پادشاهی خداست.

یک دیدگاه دیگر هم هست که گلدینگی دارد، و چند مفسر دیگر که من با آنها نیستم، دیدگاه چهار پادشاه را دارند. این قرار است یونان باشد. این دیدگاه یونانی است.

چهار پادشاه. بنابراین این تا حدودی مبتنی بر این واقعیت است که دانیال به نبوکدنصر می‌گوید، تو سر طلایی هستی. بنابراین، نبوکدنصر بدیهی است که اولین نفر است.

خب، پس بقیه آنها - شاید آنها هم پادشاه باشند. پیشنهاد این است که آنها چهار پادشاهی هستند که در کتاب دانیال از آنها نام برده شده است. بنابراین، نبوکدنصر طلا خواهد بود.

بلشصر نقره‌ای خواهد بود. و به یاد داشته باشید، او قطعاً پایین‌تر از نبوکدنصر به تصویر کشیده شده است. نفر سوم داریوش خواهد بود.

اما هیچ کس واقعاً نمی‌داند که او دقیقاً کیست. بنابراین، گفتن اینکه چگونه بر کل زمین حکومت می‌کرد دشوار است. کوروش چهارمین پادشاهی است که کوروش نام دارد.

و این، البته، پادشاهی خداست. حال، این دیدگاه‌ها، صرف نظر از دیدگاهی که مردم در مورد امپراتوری‌ها در فصل ۲ دارند، معمولاً همان دیدگاهی است که در مورد امپراتوری‌ها در فصل ۷ خواهند داشت، به استثنای این مورد. این مورد فقط در مورد فصل ۲ صدق می‌کند. به طور خاص، این چهار پادشاه

وقتی به ۷ رسیدیم، می‌توانیم بیشتر در مورد آن صحبت کنیم. بنابراین، این یک تفسیر بسیار ساده از یک مسئله بسیار پیچیده است که بعداً زمان بیشتری را صرف بررسی آن خواهیم کرد. می‌خواهم بگویم که مشابه برخی از مواردی که در مورد تاریخ متأخر و تاریخ متقدم صحبت کردیم، که گاهی اوقات این دیدگاه‌ها به عنوان آزمون‌های لیتاموس برای راست‌گویی در نظر گرفته می‌شوند، همین امر در اینجا نیز صدق می‌کند.

بنابراین، به طور سنتی، این دیدگاه یونانی، دیدگاه محققان منتقد بوده است، افرادی که به تاریخ متأخر برای کتاب دانیال اعتقاد دارند، در حالی که این دیدگاهی بوده است که اکثر محققان محافظه‌کار داشته‌اند. و بنابراین، اگر شما این دیدگاه را دارید، تمایلی وجود دارد که بگویید، اوه، شما نمی‌توانید این دیدگاه را داشته باشید. شما حتماً تاریخ متأخری دارید، دیدگاه بدی نسبت به دانیال دارید، شما به حقیقت کتاب مقدس اعتقاد ندارید، یا هر چیز دیگری.

این اتفاق می‌افتد. من مقالات علمی را خوانده‌ام و این موضوع وجود دارد. اما این واقعاً منصفانه نیست.

وقتی در فصل ۲ به این معما می‌رسیم، واقعاً باید به فصل ۷ و فصل ۸ نگاه کنیم، زیرا این سه فصل همگی از این تصویرسازی به روش‌های مختلف استفاده می‌کنند. و اگر می‌خواهید به دانیال به عنوان یک اثر ادبی نگاه کنید، فکر می‌کنم باید به این واقعیت احترام بگذارید که شاید چیزی ادبی در این سه فصل مختلف وجود

داشته باشد. باز هم، این بیشتر از آن چیزی است که می‌توانم فقط در فصل ۲ به شما بدهم. باید فصل ۷ یا فصل ۸ را بخوانید. نظر شخصی من، با در نظر گرفتن احتمالات، این است که این فصل بهترین مفهوم را به متن می‌دهد.

گذشته از مسائل تاریخی، فکر می‌کنم وقتی به کتاب دانیال ادامه می‌دهیم، این یکی بهترین مفهوم را از متن ارائه می‌دهد. باز هم، بعداً بیشتر در مورد آن توضیح خواهم داد، اما احتمالاً فعلاً همینقدر کافی است. بیابید. این فصل را با آیات ۴۶ تا ۴۹ تمام کنیم.

آنگاه پادشاه نبوکدنصر به روی خود افتاد و به دانیال تعظیم کرد و دستور داد که برای او قربانی و بخور ۴۶ تقدیم کنند. ۴۷ پادشاه در جواب دانیال گفت: «به راستی که خدای تو خدای خدایان و خداوند پادشاهان و ... کاشف اسرار است، زیرا تو توانسته‌ای این راز را آشکار کنی».

سپس پادشاه به دانیال افتخارات والا و هدایای فراوان بخشید و او را حاکم کل استان بابل و رئیس ارشد ۴۸ بر همه حکیمان بابل قرار داد. ۴۹ دانیال از پادشاه درخواستی کرد و او شدرک، میشک و عبدنغور را بر امور استان بابل منصوب کرد. اما دانیال در دربار پادشاه ماند.

در این سه آیه آخر، نبوکدنصر به دانش برتر خدای دانیال پاسخ می‌دهد، وقایع این فصل را به پایان می‌رساند. و سپس به روی خود افتاد و به دانیال ادای احترام کرد.

این در واقع یک عمل پرستش است که او انجام می‌دهد. احتمالاً اتفاقی که می‌افتد این است که او دانیال را به عنوان نماینده خدای خود می‌شناسد. بنابراین با سجده کردن در برابر دانیال، او به خدای دانیال احترام می‌گذارد.

احتمالاً همین اتفاق دارد می‌افتد. بعضی‌ها پرسیده‌اند که چرا دانیال این را رد نمی‌کند. او نباید اجازه دهد پادشاه او را پرستش کند. خب، برای نویسنده‌ی دانیال، شاید مهم‌تر این باشد که نشان دهد این پادشاه قدرتمند غیریهودی در مقابل بنده‌ی خدای شکست‌خورده تعظیم می‌کند.

شاید این چیزی باشد که راوی بیشتر به آن علاقه دارد. چرا پادشاه اینطور نیست؟ چرا پادشاه هیچ واکنشی به این تفسیر نشان نمی‌دهد؟ چرا او از این موضوع ناراحت نمی‌شود؟ خب، نمی‌دانم، آیا شما از این موضوع ناراحت می‌شوید؟ شما سر طلا هستید. زمانی که همه این اتفاقات می‌افتد، شما مدت‌هاست که از صحنه خارج شده‌اید.

بنابراین، واقعاً هیچ دلیلی وجود ندارد که بتوانم بفهمم چرا نبوکدنصر از این خواب ناراحت شده است. او در حالی که ظاهر بسیار خوبی دارد، از خواب بیدار می‌شود. شخصیت دیگری در عهد عتیق وجود دارد که واکنش مشابهی دارد.

در کتاب دوم پادشاهان، حزقیا، اشعیا به حزقیا پیشگویی می‌کند که اورشلیم در مقطعی نابود خواهد شد، اما حزقیا تحت نظر من نیست، من خوبم، که شاید واکنش مناسبی برای پادشاه منتخب خدا نباشد. با این وجود، نبوکدنصر این را در این خواب نشان داده است. برخی از مردم در مورد پاسخ نبوکدنصر به خدا کنجکاو شده‌اند.

آیا این نوعی تغییر دین است؟ او دارد به خدا بودنش اعتراف می‌کند. نه، اینطور نیست، حداقل در حال حاضر اینطور نیست. نبوکدنصر مشرک است.

او انواع خدایان را دارد. و کاری که او اینجا انجام می‌دهد این است که اذعان می‌کند خدای دانیال خدایی است که بیشترین حکمت و دانش را دارد. خدای دانیال حداقل در این دسته‌ها برتر است.

بنابراین، شاید او خدای دیگری را به پانتئون خود اضافه کرده است. او اذعان می‌کند که رعیت پادشاهی است که از او بزرگتر است. یا حداقل در این مرحله اذعان می‌کند که پادشاهی‌اش توسط کسی بزرگتر به او داده شده است.

این ما را به پایان فصل ۲ می‌رساند، جایی که در فصل ۳ به سمت کوره آتش می‌رویم.

این دکتر وندی ویدر است که در حال تدریس کتاب دانیال است. این جلسه ۵، دانیال ۲ است.